

سجع

در معنای لغوی: آواز کبوتر

در اصطلاح ادبی: یکسانی دو واژه در واج یا واج های پایانی و وزن یا هر دوی آنهاست.

مسجع: نثر و شعری که سجع در آن به کار رود

اولین بار سجع در مناجات خواجه عبدالله انصاری (قرن پنجم) به کار گرفته شد و بعدها سعدی در «گلستان»، جامی در «بهارستان»، نصرالله منشی در «کلیله و دمنه» آن را به حد کمال خود رساندند و در ادامه کسانی چون قائم فراهانی در «منشآت» و قآنی در کتاب «پریشان» از آنها پیروی کردند

نکته 1: سجع در کلامی دیده می شود که حداقل دو جمله باشد یا دو قسمت باشد.

نکته 2: سجع باعث آهنگین شدن نثر می شود به گونه ای که دو یا چند جمله را هماهنگ سازد.

نکته 3: سجع در نثر حکم قافیه در شعر را دارد.

نکته 4: اگر در پایان جمله ها کلمات تکراری وجود داشته باشد، سجع پیش از آن می آید.

نکته 5: گاهی در جملات سجع ممکن است افعال به قرینه لفظی یا معنوی حذف شوند.

انواع سجع

الف) سجع متوازن: آن است که کلمات سجع فقط در وزن اشتراک دارند.

ب) سجع مطرف: آن است که کلمات سجع فقط در واج های پایانی با هم اشتراک دارند.

ج) سجع متوازی: آن است که کلمات سجع هم در واج های پایانی و هم در وزن یکسان می باشند.

توجه: سجع متوازی زیباتر و خوش آهنگ تر است و ارزش موسیقایی آن از همه سجع ها بیشتر است.

همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال.

ملک بی دین باطل است و دین بی ملک ضایع.

توانگری به هنر است نه به مال، و بزرگی به عقل است نه به سال.

دوستی را که به عمری فراچنگ آرند نشاید که به یک دم بیازارند.

مال از بهر آسایش عمر است، نه عمر از بهر گرد کردن مال.

در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سخن // من خود به چشم خویشتم دیدم که جانم می رود

از خوان تو با نعیم تو چیست؟ // وز حضرت تو کریم تو چیست؟

بزرگان گفته اند: دولت، نه به کوشیدن است؛ چاره کم جوشیدن است.

الهی به شناخت تو **زند گانیم**، به نام تو **آبادانیم**، به یاد تو **شادانیم** و به یافت تو **ناتوانیم**.

سرّ عشق، **نهفتنی** است نه **گفتنی** و بساط مهر، **پیمودنی** است نه **نمودنی**.

من مانده ام **مهجور** از او، دیوانه و **رنجور** از او // گویی که نیشی **دور** از او در استخوانم می رود

ای مکارم تو شده در **جهان خبر** // افکنده از سیاست تو **آسمان سپر**

گفت: ای موسی، **دهانم** دوختی // وز پشیمانی تو **جانم** سوختی

پادشاهی او راست **زبینه**، خدایی اوراست **درخورنده**، بلندی و برتری از درگاه او جوی و بس.

گفت: «خاموش! که در پستی **مردن**، به که حاجت پیش کسی **بردن**».

جوانمرد که بخورد و **بدهد**، به از عابد که روزه دارد و **بنهد**.

محبت را **غایت** نیست؛ از بهر آنکه محبوب را **نهایت** نیست.

یک خلقت **زیبا**، به از هزار خلعت **دیبا**.

پشت و پناه سپاه من بود، در دیده دشمنان **خار** و بر روی دوستان **خال**.

فلان را کرم **بی شمار** است و هنر **بی حساب**، دارای عزمی است **متین** و طبعی **کریم**.

ظاهر درویشی، جامه **ژنده** است و موی **سترده** و حقیقت آن، دل **زنده** و نفس **مرده**.

ارادت بی چون، یکی را از تخت شاهی **فروآرد** و دیگری را در شکم ماهی **نکو دارد**.

«صیاد بی روزی، ماهی در دجله **نگیرد** و ماهی بی اجل در خشک **نمیرد**. دو چیز مُحال عقل است؛ خوردن بیش از رزق **مقسوم** و مردن بیش از وقت

معلوم. به نانهاده، دست **نرسد** و نهاده، هر کجا هست، **برسد**. هر که به تأدیب دنیا راه صواب **نگیرد**، به تعذیب عقبی گرفتار **آید**».

الهی اگر بهشت، چون چشم و **چراغ** است، بی دیدار تو، درد و **داغ** است.

طالب علم، **عزیز** است و طالب مال، **ذلیل**.

باران رحمت بی حسابش همه را **رسیده**، و خوان نعمت بی دریغش، همه جا **کشیده**.

این دلق موسی است **موقع** و آن ریش فرعون **مرصع**.

در ایام طفولیت متعبّد و **شب خیز** بودم و مولع زهد و **پرهیز**.
www.my-darsir

روشنی **روز** تویی، شادی غم **سوز** تویی // ماه شب **افروز** تویی، ابر شکر باز، بیا